





The University of Tehran Press

The Historical Challenges of Realizing the Right to Democracy: The Theoretical Disputes of the Elits

Ariyan Ghassemi¹ 

1. Assistant Prof., Department of Public Law, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.
Email: a_ghassemi@hotmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Pages: 1321-1343</p> <p>Received: 2021/09/20</p> <p>Received in Revised form: 2022/02/29</p> <p>Accepted: 2022/04/18</p> <p>Published online: 2024/06/21</p> <p>Keywords: <i>Right to democracy, theoretical disputes, elitism, the philosophy of human rights.</i></p>	<p>Democracy is one of the oldest social, political and legal theories of mankind which has always seen its opponents and proponents. From a type of political system to a human right despite all the oppositions, the theoretical disputes over democracy has always persisted in different schools of thought which in turn has exposed the realization of democracy with serious challenges. Of the theoretical opponents of democracy, one can refer to the elitism. The present study will address the theoretical aspects of such opposition by elitists, based on the hypothesis of the historical challenges of democracy and the realization of the right to democracy which has been argued by certain conventional and modern elitists. The conclusion of the study shows the challenges faced by democracy on the path of its realization and the right to democracy versus the arguments raised by its opponents.</p>
How To Cite	Ghassemi, Ariyan (2024). The Historical Challenges of Realizing the Right to Democracy: The Theoretical Disputes of the Elits. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (2), 1321-1343. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.330758.2896
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.330758.2896
Publisher	The University of Tehran Press. 



انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره: ۵۴، شماره: ۲

تابستان ۱۴۰۳

Homepage: <http://jplsq.ut.ac.ir>

چالش تاریخی تحقق حق بر دموکراسی: مناقشه نظری نخبه‌گرایان

آرین قاسمی^۱

۱. استادیار حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. رایانامه: a_ghassemi@hotmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۱۳۲۱-۱۳۴۳</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۱/۱۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: الگوی حکمرانی حق بر دموکراسی، حقوق بشر، نخبه‌گرایی، نزاع نظری.</p>	<p>دموکراسی یکی از پرتکرارترین و دیرپاترین نظریه‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی بشر است که از سرآغاز زایش تاکنون همواره موافقان و مخالفان خود را داشته است. از یک نوع نظام سیاسی تا اینک که با وجود همه مخالفت‌ها به‌عنوان یک حق از میان حق‌های بشری در منظومه حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است، نزاع با دموکراسی بیش‌وکم همیشه از سوی خاستگاه‌های گوناگون جریان داشته است که آن را به سبب تاریخی با صعوبت تحقق مواجه ساخته است. از جمله منازعان دموکراسی، نخبه‌گرایان هستند. پرسش اساسی تحقیق حاضر به واکاوی ابعاد نظری این مخالفت باز می‌گردد و فرضیه پژوهش ناظر بر دشواری تاریخی دموکراسی و تحقق حق بر آن است که با نزاع نظری از سوی برخی از نخبه‌گرایان متقدم و متأخر در مخالفت با آن استدلال کرده‌اند. برآمد کار، سختی راه فراروی دموکراسی و تحقق حق بر آن در برابر استدلال‌های این دسته از منازعان اندیشه‌ای را می‌نمایاند.</p>
استناد	قاسمی، آرین (۱۴۰۳). چالش تاریخی تحقق حق بر دموکراسی: مناقشه نظری نخبه‌گرایان. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۴ (۲)، ۱۳۲۱-۱۳۴۳. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.330758.2896
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.330758.2896
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

در جهان کنونی ما آدمیان، رایج‌ترین نظام و آرمان سیاسی نظام دموکراتیک (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۷) و آرمان دموکراسی است. زمانی ژان پل سارتر در عبارتی معروف گفته بود، دموکراسی افق بی‌کرانه‌ی زمان ما شده است. این بی‌کرانگی ناشی از آن است که در زیست‌انسان امروزی، احتمالاً هیچ مفهومی مانند دموکراسی از جذابیت برخوردار نیست. اما به‌راستی وقتی از دموکراسی سخن به میان می‌آید، از چه چیز گفته می‌شود که این همه خواستار و در عین حال معاند دارد؟ (دال، ۱۳۸۹: ۱۳). «واقعیت این است که برای به‌کار بردن واژه دموکراسی نیازی نیست که پژوهش‌گر خود را گرفتار دشواری نماید. «این واژه کمابیش بدون دخل و تصرفی از یونانی به همه زبان‌های عمده و اصلی وارد شده است... اما واژه... دموکراسی می‌تواند به همان اندازه کافی دردسرساز شود» (برنارد، ۱۳۹۲: ۲۴). این دردسر به‌ویژه ناشی از خاصیت کشسانی^۱ دموکراسی است که ارائه تفسیرهای متفاوت و گاهی متضاد از آن را به‌وجود می‌آورد (قرداغی، ۱۳۹۳: ۲۴). انعطاف‌پذیری‌های معنایی، تاریخی و سیاسی دموکراسی در جوامع، سبب شده است تا این بزرگ‌ترین داشته آدمی از پس قرون و اعصار، هنوز هم سبب ایجاد اختلافات گوناگون گردد (بنگ: قاسمی، ۱۳۹۸: مقدمه). رابرت دال^۲ به‌درستی به همین موضوع یعنی «مهم‌ترین دشواری در بحث از دموکراسی اشاره می‌کند. به نظر وی تنها یک نظریه دموکراسی وجود ندارد بلکه ما با تنوعی از نظریه‌های دموکراسی رویارو هستیم» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۸). بر این اساس، اگرچه دموکراسی «ویژگی‌های مشخصی دارد اما در کشورهایی که هم‌اکنون مردم عادی آن‌ها را مردم‌سالار می‌نامند این خصوصیات با شکل‌ها و درجات مختلف ظهور می‌یابد» (گانینگ، ۱۳۹۳: ۳۷). از این رو ابهامات متعددی به دموکراسی از زوایای گوناگون افزوده می‌شود. مذاقه در تنوع تعاریف دموکراسی نشان می‌دهد که چهار رویکرد تعریفی به آن وجود دارد. نخست، رویکرد قانونی، که بر قوانین مصوب ناظر بر چگونگی فعالیت سیاسی تمرکز دارد. دوم، رویکرد ماهوی که بر شرایط زیست و سیاست نظام‌های سیاسی تکیه می‌کند. سوم، رویکرد روشی که بر اختیار طیف محدودی از اعمال حکومتی و سنجش دموکراتیک بودن نظام سیاسی بر اساس آنها اشاره دارد. چهارمین رویکرد رهیافت فرایندی-جهتی است که مجموعه‌ای از عناصر حداقلی از فرایندها را شناسایی می‌کند که برای حرکت به سوی وضعیت دموکراتیک، می‌باید به شکل مدام وجود داشته باشند (تیلی، ۱۳۹۲: ۲۰-۲۴).

ورای همه این مناظر، امروز پس از موج سوم دموکراسی‌خواهی (ر.ک: هانتینگتون، ۱۳۹۶)، دموکراسی از سوی برخی اندیشمندان -ولو در اقلیت و هرچند با وجود مخالفت بسیاری با استدلال آنان-

1. Elasticity
2. Robert Dahl

به عنوان یک حق بشری (See: World Conference on Human Rights: 1993) در منظومه حقوق بشر شناخته می‌شود (ر.ک: اسلامی و بشکاردانا: ۱۳۹۱). فارغ از چپستی و مناسب یا نامناسب بودن استدلال و دلایل آنان برای ارائه و تقویت این نظر که سخن از آن خروج از حدود این پژوهش است، حق بر دموکراسی - با فرض ثبوت چنین حقی - فرآورده امتزاجی از حق بر تعیین سرنوشت داخلی (موضوع بند ۲ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد، ماده ۱ مشترک میثاقین و اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه میان دولت‌ها)، حق مشارکت سیاسی (موضوع ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد ۱-۳ کنوانسیون حقوق سیاسی زنان، ماده ۵ کنوانسیون منع تبعیض نژادی و ماده ۸ کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان) و آزادی‌های سیاسی (در جلوه‌های گوناگون آن) است. با آنکه دموکراسی امروز از سوی برخی از صاحب‌نظران (هرچند در اقلیت) به عنوان یک حق بشری قلمداد گردیده است، اصل دموکراسی و به تبع، حق بر آن از آغاز پیدایش تاکنون، همواره با مخالفت‌های گوناگونی از سوی جریان‌ها و مکاتب متمایز مواجه بوده است. بخشی از این مخالفت‌ها به مکاتب جریان‌های فکری گوناگونی از جمله پوزیتیویست‌ها، نخبه‌گرایان و... باز می‌گردد. گروهی از منازعان نظری دموکراسی نخبه‌گرایانی هستند که از پایگاه فکری خود به نزاع نظری با آن برخاسته‌اند. اگرچه تمامی نخبه‌گرایان چنین رویکردی نداشته‌اند، اما طیف گسترده‌ای از آنان در این مسیر اندیشه‌ای گام برداشته‌اند.

به واسطه وجود معرکه نظرات گوناگون راجع به دموکراسی لاجرم باید نسبت به اتخاذ مینا اقدام کرد. خوانش مختار و مطمح نظر از دموکراسی در پژوهش حاضر (بدون هرگونه ارزش‌دواری) به خلاف رویکردهای صورت‌گرا آن را به عنوان *شیوه زندگی* در جهان مدرن می‌انگارد. در این خوانش با وجود تمام نامداری‌های نظریه‌پردازان درونی و ناهماوایی‌های دانشمندان بیرونی در رقابت با اندیشه‌های به قهقرا رفته‌ی رقیب نظیر ادعای دموکراسی کمونیستی، نگرش *آزادی‌خواهانه* به عنوان مبنای فلسفه سیاسی برتری یافته تلقی می‌شود که آزادی را از همه خیرهای سیاسی دیگر اساسی‌تر می‌داند. *پراگماتیسم*، یکی از بنیان‌های فلسفی آن را تشکیل دهد که با اجتناب از حقیقت‌انگاری نظریه‌ها، انعطاف‌پذیری در مقابل تغییرات سودمند را ضروری می‌شناسد. این خوانش *نسبی‌گرایانه*، ارزش‌ها را نسبی و ذهنی می‌انگارد و بیشینه امکان را برای تحقق آنها فراهم می‌سازد. همچنین، *قرارداد اجتماعی* را به عنوان مبنای بنیادین می‌شناسد. به خلاف رویکردهای رقیب، دموکراسی را نوع به ویژه *مطلوبی از حکومت* می‌شمارد. در خوانش مختار *اصل بر سیادت و سروری مردمان* تلقی می‌شود. بدین سان در پاسخ به کیستی صاحب حاکمیت، قیادت به مردم اختصاص دارد و دولت موقعیتی *ماشین‌انگار و نیابتی* دارد. در این نگرش، رویکردی *مثبت‌انگار* به انسان وجود دارد.

بر بنیان این خوانش از دموکراسی، پژوهش حاضر به واکاوی تاریخی منازعان نظری دموکراسی از منظر نخبه‌گرایان منتخب می‌پردازد. وجه تحدید موضوع پژوهش به نخبه‌گرایان منتخب ناشی از عدم

مخالفت همه نخبه‌گرایان با دموکراسی و تأکید بر آن دسته منتخبانی است که به منازعه نظری با دموکراسی پرداخته‌اند و اثبات ادعای آنان نفی حق بر دموکراسی در روزگار معاصر را نیز در پی خواهد داشت. عنوان پژوهش برآمده از همین امر است، چه اینکه تحقق حق بر دموکراسی مواجهه با دشواری‌های گوناگونی است، بخشی از این دشواری‌ها به نزاع نظری با آن بازمی‌گردد و بخشی از این نزاع، از سوی برخی از نخبه‌گرایان متقدم و متأخر مطرح شده است. از این منظر با آنکه هر دو مسئله نخبه‌گرایی و دموکراسی سابقه طرح و شرح دارند، واکاوی استدلال نخبه‌گرایان منتخب که به صعوبت تاریخی حق بر دموکراسی می‌انجامد فاقد ادبیات پژوهشی و نوآورانه است. به هر روی، مسئله‌زای پژوهش به صعوبتی تاریخی باز می‌گردد که «با فرض ثبوت حق بر دموکراسی»، تحقیق آن را از منظر نظری با دشواری مواجه ساخته است. این امر خود ضرورت انجام تحقیق را نشان می‌دهد. پرسش اصلی تحقیق این است که «دموکراسی و تبعاً، حق بر آن با چه مخالفت‌های نظری‌ای از سوی برخی نخبه‌گرایان مواجه بوده است؟» فرضیه تحقیق بر این استوار است که «حق بر دموکراسی به تبع دموکراسی با نزاعی نظری مواجه است که برخی از نخبه‌گرایان متقدم و متأخر در مخالفت با آن استدلال کرده‌اند». رد یا اثبات فرضیه در محک آزمون با روش تحقیق تحلیلی-توصیفی و شیوه گردآوری منابع کتابخانه‌ای-اینترنتی در ساماندهی دویخشی، مشتمل بر بخش اول، نخبه‌گرایان متقدم و بخش دوم، وارثان متأخر آنان صورت پذیرفته است.

۲. نخبه‌گرایان متقدم

سابقه نزاع نظری نخبه‌گرایانه با دموکراسی به خاستگاه اندیشه‌ای آن، یعنی تأملات نخستین نخبه‌گرایان در یونان باستان بازمی‌گردد (نوریان، ۱۳۸۸: ۱۶). در یونان باستان تا «۴۶۲ ق.م... اشراف و تیموکرات‌ها (فرزندان مشترک اشراف و الیگارش‌ها) حکومت می‌کردند و آن را حق موروثی خود می‌پنداشتند. در همین سال قانون اساسی دگرگون شد و اداره امور کشور به مردم واگذار گردید» (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۷۱). پی‌آیند این تحولات، سولون^۱ -سیاست‌مدار آتنی (ر.ک: طالبوف، ۱۳۳۵: ۱۱۰-۱۱۴)- پیشگام تدوین و تثبیت قانون اساسی دموکراتیک و خواستار عدالت اجتماعی شد. او مقارن زمانه‌ای که سقراط از آن به پیامد دوران کشمکش میان توده‌ها و نامداران یاد کرده (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۷۲ و نیز آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۲)، به مدد منطق قضایی خود در مدت اندکی چنان امید و آرامشی به‌وجود آورد که بزرگان آتن به وی پیشنهاد قدرت‌گیری به‌عنوان پادشاه را دادند (جوانشیر، ۱۳۸۷: ۱۶-۲۰). بدین ترتیب فرایند دموکراسی‌گرایی یونانی پس از دوره‌ای که در آن اشراف، تیموکرات‌ها و الیگارش‌ها تاخت‌وتاز داشتند،

1. Solon

آغاز شد (آراسته خو، ۱۳۷۲: ۱۷۱؛ آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۴). با نضج‌گیری نظام دموکراسی یونان، اگرچه «آرمان دموکراتیک روشن و شفاف بود و یکی از عالی‌ترین تقریرهای آن که در طول اعصار باقی ماند و پژواک یافت، خطابه پریکلس^۱ در ستایش از دموکراسی آتن خطاب به همشهریان آتنی‌اش بود. به روایتی که توسیدید^۲ در کتاب خود تاریخ جنگ‌های پلوپونزی رابازگو کرده است... هیچ‌کس، تا آن زمان که مردی توان خدمت به مملکت را دارد، به دلیل فقر در گمنامی سیاسی به سر نخواهد برد و درست همان‌گونه که حیات سیاسی ما آزاد است، زندگانی روزمره ما نیز در روابطمان با یکدیگر چنین است» (برنارد، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۸). با وجود این، اگرچه لغت یونانی برای فرمانروایی یعنی کراتوس و دموس به معنای مردم، ترکیب اضافه‌ای دل‌نشین می‌ساخت اما این نوواژه یعنی دموکراسی از سوی بسیاری نویسندگان عهد باستان به معنایی تحقیرآمیز اراده می‌شد؛ معنایی معادل اکثریت به معنای توده جماعت، جانوری قدرتمند، خودخواه، دمدمی مزاج و بی‌ثبات و آشفته (برنارد، ۱۳۹۲: ۱۲). از این‌رو دموکراسی هم‌معنا با حکومت ارذل و اوباش انگاشته می‌شد و بیشتر فیلسوفان و فرمانروایان -به‌جز اندکی همچون پریکلس- آن را واژه‌ای بد و ناپذیرفتنی می‌دانستند (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۹). اگرچه خود پریکلس نیز از موضعی بالا بر شهروندان یونان به ظاهر دموکراتیک احاطه داشت. آنجا که کسانی چون توسیدید قائل بودند «پریکلس آنان را رهبری می‌کرد تا آنان پریکلس را... بنابراین، در آنچه اسما دموکراسی شناخته می‌شد، قدرت حقیقی در دست شهروند درجه اول بود...» (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۴). این واکنش به دموکراسی در واقع واکنش اندیشه به نگرش بود که به شکل تقابل با دموکراسی تازه‌وارد از خلال تمسک به نخبه‌گرایی موجود، نمایان شد. در حقیقت، بزرگان و پیش‌گامان عالم فلسفه سیاسی جهان در واکنش به ظهور نظام‌های دموکراتیک اندیشیدن در فلسفه سیاسی را آغاز کردند (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۸). اندیشمندان متقدم یونانی سقراط (الف)، افلاطون (ب) و ارسطو (ج) فیلسوفانی‌اند که اندیشه‌هایشان برآمد بسط الهیات^۳ عالم‌مدار یونانی است و تقابل فکری با دموکراسی در قالب نظریه نخبگانی به عصر آنان می‌رسد (زرشناس، ۱۳۹۳: ۲۶؛ نوریان، ۱۳۸۸: ۱۶). پیش از واکاوی منظومه نظری آنان توجه به این نکته حائز اهمیت است که چرایی مخالفت این سه نسل استاد و شاگرد را باید در سه سطح گوناگون جستجوی کرد. از یک سو، نظام معرفتی-اندیشه‌ای و بنیاد آرای اخلاقی آنان دموکراسی را ناپذیرفتنی می‌کند و از سوی دیگر، برآمد حقوقی-سیاسی این اندیشه چنین نتیجه‌ای را به‌همراه می‌آورد. در نهایت، تجربه زیست تاریخی-فرهنگی اینان در بستر زمان نتیجه‌ای جز این را به‌بار نمی‌آورد.

1. Pericles
2. Thucydides
3. Theology

۱.۲. سقراط

سقراط را باید از نخستین مخالفان دموکراسی دانست. وی که مستقل‌اندیش از جریان‌های فکری زمان حیاتش انگاشته شده، بر آن است که «همان‌طور که امر ارتقای زندگی خوب نیازمند دانشی از خیر است، قدرت سیاسی... نیز باید بر اساس دانش فرد از خیر توزیع شود؛ چون دانشی که فلسفه تعقیب می‌کند دانش خیر است، قدرت سیاسی نیز تنها از آن فیلسوف است. بنابراین در شهر عادل، قدرت سیاسی کاملاً در اختیار طبقه‌ای خاص از فیلسوفان قرار دارد که... آن‌ها را قیّم مردم می‌نامد. در نتیجه، دموکراسی بدترین شکل انجمن سیاسی است. چون قدرت سیاسی را به افراد احمق و اگذار می‌کند که قادر نیستند اهداف سیاست را محقق سازند و بنابراین ناعادلانه است» (تلیس، ۱۳۹۱: ۱۲۹). به گفته سقراط، «از آنجایی که بسیاری از مردم گوش‌سنگین، کوتاه‌بین و ناقص‌العقل هستند، سخن‌وری‌ها و لفاظی‌های سوفیست‌ها و سیاست‌مدارانی که به خاطر منافع شخصی به دنبال قدرت سیاسی‌اند و کسانی که از عدالت چیزی نمی‌دانند فوری آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (تلیس، ۱۳۹۱: ۱۲۸). بدین‌سان سقراط به مانند دیگر مثل‌های که مطرح کرده است، در مثالی عامه‌فهم، آنچنان‌که راوی او، افلاطون در کتاب پنجم جمهوری (ر.ک: افلاطون، ۱۳۵۳)، به نقل از وی روایت کرده، چالشی جدی را فراروی دموکراسی مطرح ساخته است و آن را در شکل تصویری از یک کشتی به خطر افتاده ترسیم می‌کند: «صاحب کشتی (کشتی‌دار) که در اینجا نماینده مردم (دمو) است، هم‌زمان قدرتمندترین نیروی عرشه کشتی است که در عین حال به راحتی سردرگم می‌شود. ملوانانی که مشتاق به دست گرفتن کنترل کشتی هستند او را احاطه کرده‌اند و مدام با انبوه پیشنهادهای، توصیه‌ها و رهنمودهایی او را سؤال‌پیچ کرده‌اند تا صاحب کشتی را متقاعد کنند زمام امور و سکان کشتی را به ملوانان واگذار کند» (تلیس، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸). در اندیشه سقراط، چنین تمثیلی از دموکراسی به‌خوبی سردرگمی و سرگردانی آن را نشان داده است.

۲.۲. افلاطون

متعاقب سقراط، برجسته‌ترین شاگرد وی یعنی افلاطون نیز به رد دموکراسی پرداخت. آنچنان‌که میان همه فیلسوفان سیاسی می‌توان افلاطون را سرسخت‌ترین دشمن دموکراسی و مخالف تمام‌عیار آن و از نخستین اندیشمندانی دانست که در این میدان وارد شده است (آریلاستر، ۱۳۸۹: ۳۴؛ پارسانیا، ۱۳۸۵: ۷). او به دنبال ساختن آرمان‌شهر خود، منتقد کمیت-حاکم بودن دموکراسی و معتقد بود که کیفیت و فضیلت را قربانی کمیت بنیادی می‌سازد و این ایراد عمده آن است (زرشناس، ۱۳۹۳: ۲۷)؛ چراکه «دموکراسی همه آدم‌ها را با هم برابر می‌کند و سطح فکر آنها را پایین می‌آورد، زیرا برابری و تنزل فهم و شعور عمومی در ذات دموکراسی نهفته است و خلاصه اشخاص حقیر مجری قانون می‌شوند» (دوبنوا، ۱۳۷۸:

۴۱). زیرا اگرچه «در دموکراسی مردم آزادی عمل، گفتار و نظر دارند، با این حال همان مردم... مسحور می‌شوند و مست و لایعقل شادمان می‌شوند. هر کس گذشته‌ای نامعلوم و تربیتی ناسنجیده داشته باشد می‌تواند همه دژهای فضیلت را درنوردد و ویران سازد و بر فراز ویرانه‌های فضیلت به دلربایی بپردازد و آرای ناسنجیده اکثریت را ببلعد. در دموکراسی لگام‌گسیختگی و تأمین خوشی آنی فراهم است. هر کس خود را دوستدار ملت بنامد و با زیورهای آن بیاراید، می‌تواند فرمانروا گردد یا در سطح گروه‌های حاکم قرار گیرد» (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۵۵). به دیگر سخن، با هر نیتی حتی سوءنیت، به صرف به دست آوردن رأی اکثریت، به دست گرفتن قدرت در دموکراسی شدنی است. بدین سان، مؤسس آکادمی، دموکراسی را به عنوان حکومت افراد فقرا و جاهلان بر فضلا و دانایان مورد حمله قرار داد، زیرا «فرمانروایی دوکسا بر فیلسوفیا یعنی فرمانروایی عقیده بر معرفت بود» (برنارد، ۱۳۹۲: ۱۲). او دموکراسی را حکومت-شهری می‌پنداشت که اکثریت در آن حکومت می‌کنند و از آنجا که بهترین فیلسوفان نزد اکثریت بی‌فایده‌اند، آنان که آگاهان واقعی و بسیار محدودند جایگاهی در این در دموکراسی ندارند (تلیس، ۱۳۹۱: ۱۲۸). او، «دموکراسی را دور از حقیقت می‌داند. افلاطون مدینه فاضله را که بر مدار حکمت و عدالت سازمان می‌یابد صدفی می‌داند که حقیقت در گوهر آن نشسته است» (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۷) و دموکراسی از این فضیلت عاری است. بر مذاق چنین جهان‌نگرشی، افلاطون افزون بر دیگر الگوها، «از چهار نوع حکومت دیگر نیز یاد می‌کند. این چهار نوع حکومت گرچه واقعیت دارند، اما فاقد حقیقت هستند و هریک از آنها در مراتب مختلف انحطاط و دوری از سیاست و حکومت حقیقی شکل می‌گیرند. حکومت‌های چهارگانه مزبور به ترتیب عبارت‌اند از تیموکراسی، الیگارشی، دموکراسی و استبداد. در تیموکراسی به جای عقل و حکمت، وهم و جاه‌طلبی حکم می‌راند. این نوع از حکومت بدون شباهت به حکومت انسان‌های شریف نیست و در حقیقت اولین مرتبه عدول از آریستوکراسی است. در این حکومت زمینه مال‌دوستی و ثروت‌اندوزی پدید می‌آید. با تسلط حرص و ولع نوع دیگر سیاست یعنی الیگارشی شکل می‌گیرد. در الیگارشی اقتدار بر پایه صلاحیت مادی سازمان می‌یابد. در این حکومت عقل که مدار آریستوکراسی است و جاه‌طلبی که مبنای تیموکراسی است تحت تسلط آزمندی و مال‌دوستی قرار می‌گیرد، اختلاف فقران و ثروتمندان زیاد می‌شود و زمینه شورش و جنگ داخلی ایجاد می‌شود. با غلبه مخالفان الیگارشی، دموکراسی پدید می‌آید. الگوی عمل در این حکومت، هوا و خواسته‌های همگان است. در این نوع حکومت نه الگوی کاذب و دروغی آریستوکراسی میناست و نه آز و حرص اقلیت ثروتمندان بنای عمل است، بلکه حقوق مدنی در آن به تساوی بین افراد تقسیم می‌شود. شعار این بار، آزادی عمل و آزادی بیان است و حکومت بیش از اندازه مسامحه‌کار و فراموش‌کار است. همه اصول اخلاقی و یا حتی رسوم اجتماعی فراموش می‌شود» (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۷-۸). بدین ترتیب به خلاف آریستوکراسی که «در عین حال توجیه اخلاقی آن را نیز دارد و حکومت سرآمدان است که برتری ایشان بر اساس وراثت و شرف

خونی است و بنابراین می‌توان آن را نژاده‌سالاری یا مَهمان‌سالاری^۱ ترجمه کرد» (دونبوا، ۱۳۷۳: ۱۷-۲۳)، دموکراسی از دیدۀ افلاطون از پست‌ترین حکومت‌ها است (ر.ک: فاستر، ۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۵۹)، زیرا به نظر وی، اکثریت مردم تا وقتی که به سلاح علم تجهیز و به ابزار حکمت مجهز نشده‌اند، قادر به تشخیص مصالح خود نیستند. به گمان او وقتی روح خالی باشد، رداییلی همچون خودخواهی، بی‌بندوباری، زیاده‌روی و بی‌شرمی خود را متلبس به لباس‌های فاخر جالب می‌آریند و به بلندهمتی و قهرمانی بدل می‌شوند. از این رو نباید زمام امور جامعه را به دست هوس‌های بی‌پایان عوام مردمان سپرد زیرا آنان در برابر هوس‌های مزبور به شکلی یکسان، به نوبت تسلیم می‌شوند (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۷۷) و ناشی از همین تذبذب مردم، هر شخص به صرف نائل آمدن به امکان ورود به دولت توانا می‌گردد تا قانون را به نفع خویش وضع نماید یا تغییر دهد (هوپ، ۱۳۹۵: ۳۰). به دیگر سخن، در «دموکراسی معمولی مردم ظاهراً آزادند و آزادی عمل و گفتار و ابراز سلیقه در میان است. بزهکاران بیش از دیگران آزادی عمل دارند و قهرمانانه می‌زیند... هر کس خود را دوستدار مردم بنامد و به دوستداری مردم بیاراید، مورد توجه مردمان عوام و ظاهرین واقع می‌شود» (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۷۷).

به هر روی، افلاطون که «دموکراسی افراطی عامۀ مردم را ناشی از ناتوانی الیگارش‌ی و عدم صداقت تیموکراسی و خودخواهی‌ها و فزون‌طلبی‌های زمامداران می‌دانست که مردم را به نیش کینه مسلح می‌کنند و جامعه را چون تنی ناتوان فرو می‌ریزند تا تنگدستان عصیان‌کنند و مصیبت‌های بسیار بر جای نهند» (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۷۷)، بی‌گمان، بدگمان است که دموکراسی از الیگارش‌ی می‌زاید و می‌آید و مسائل بسیار با خود می‌آورد (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۵۴). ریشهٔ این بدگمانی، به تجربه او باز می‌گردد. هنگامی که مراد و پیرمعلم‌اش یعنی سقراط با رأی مردم، شوکران را سرکشید. وی «این پرسش را مطرح کرده است که دموکراسی چگونه نظامی است که خردمندترین و عادل‌ترین و بهترین مردان عصر خود (سقراط) را به مرگ با شوکران محکوم می‌کند. افلاطون با چنین تجربه ناگواری به بحث دربارهٔ دموکراسی پرداخت» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۸). مع‌هذا، پیشه معلّمی، او را به اندیشه‌ی نشان دادن راه واداشت. بدین ترتیب، وی نظر خود را در قالب نظریه پادشاهی فیلسوفان ارائه کرد (فاستر، ۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۴۹). از این رو در کتاب جمهوری (افلاطون، ۱۳۵۳) گزینش، تربیت و شیوه زندگی گروه نخبه حاکم را توصیف کرده است (متل، ۱۳۷۸: ۸۷) و به‌ویژه، کتاب‌های پنجم و هفتم آن را «به تشریح حکومتی اختصاص می‌دهد که به وساطت فیلسوفان در زمین آباد می‌شود. او این حکومت را آریستوکراسی، یعنی حکومت بهترین‌ها می‌خواند» (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۷). بدین ترتیب «افلاطون با اینکه از خیانت سیاستمداران عصر خود و دروغشان به مردم به‌خصوص محکوم کردن معلمش سقراط بسیار ناخرسند و ناامید شده بود؛

۱. به نظر می‌رسد که مهمان‌سالاری برابر نهاد شایسته‌تری باشد.

اما به امید واگذار کردن آینده کشور به سیاستمداران باکفایت، دست به تأسیس آکادمی... زد» (نوریان، ۱۳۸۸: ۱۶). در پی جویی اجرای چنین فکری، افلاطون بر ضرورت تربیت کسانی همت گماشت که به عنوان نخبگانی کارآموده، بتوانند امور کشو را تدبیر کنند و «با قرار گرفتن این نخبگان به عنوان فرزندان جامعه در جایگاه اصلی خود راه رهایی و تعالی جامعه برای پیشرفت و ترقی فراهم شود» (نوریان، ۱۳۸۸: ۱۷). بدین گونه «افلاطون باریک‌اندیش‌ترین متفکر جهان باستان از یک حکومت مقتدر و باثبات، مرکب از گروه نخبگان و روشنفکران طرفداری می‌کرد» (مکفرسون، ۱۳۷۹: ۴۵).

۲.۳. ارسطو

ارسطو نیز با آنکه نخستین تحلیل نظری از دموکراسی را عرضه کرد (لیپست، ۱۳۸۴: ۱۳۶)، برمدار نامداری با دموکراسی می‌گشت و «دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به دموکراسی نداشت و آشکارا آن را حکومت توده‌های جاهل می‌خواند که بر مبنای دماغوجیا یا مردم‌فریبی استوار بود و در کتاب مشهور سیاست در ذیل عنوان درباره حکومت‌های منحرف به بحث در خصوص دموکراسی می‌پردازد» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹). آنجا که حکومت‌ها را به شش نوع تقسیم می‌کند که این تقسیم شش‌گانه خود برآمده از دو تقسیم مهم دیگر است. تقسیم نخست بر اساس این است که اعمال اقتدار توسط یک فرد یا گروهی از مردم و یا اکثریت باشد و دیگری بر این مبناست که اعمال‌کنندگان اقتدار بر مدار صلاح مردم گام نهند یا آنکه منافع خویش را طلب کنند (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۱۷). بدین سان، در بنیان اندیشه ارسطویی، «وی سه شکل پایه از حکومت را می‌دید که هر کدام یک شکل آرمانی داشت و یک شکل فاسد... [در این سامان اندیشه‌ای] دموکراسی به معنای حکومت عده زیاد بود، اما در بیش‌ترین موارد به هرج و مرج و انحطاط {راه} می‌یافت» (برنارد، ۱۳۹۲: ۵۱) که این آخری، در آموزه‌های او تاب‌نیابردنی بود. زیرا بر اساس بنیان نگاه او که احترام به خواست منعکس‌شده در عرف عمل مردم است، از دیده ارسطو «علم سیاست، علم به کار آوردن و اداره مردم موافق طبیعت آنان است... حکومت عده کثیر مصائب و دردهای فراوان دارد... [خصوصاً اینکه] اکثریت را می‌توان به سهولت فریب داد...» (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۸۰). به ظن او، بزرگ‌ترین ناهمواری راه دموکراسی در همین امر نهفته است که در دموکراسی همگان برابرند و این بزرگ‌ترین نگرانی‌ای است که باید نسبت به آن داشت. وی معتقد است دموکراسی در واقع سرشماری و نه رای‌شماری است. زیرا در این نظام سیاسی برای هر سر یک رأی قائل‌اند و آرای افراد با هم برابر تلقی می‌گردد، درحالی‌که برابر دانستن لایق و نالایق محروم ساختن لایق است و این عین نابرابری است (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۵۵).

با وجود این، منظرگاه ارسطو و افلاطون عیناً یکسان نیست. ارسطو اگرچه شاگرد افلاطون است و

اشتراکات فکری زیادی با استاد خود دارد، در عین حال در زمینه‌هایی نیز با وی اختلاف دیدگاه داشته است. از جمله نقاط اشتراک فکری این دو آن است که هر دو معتقدند حقوق مدنی و سیاسی هر کس باید به اندازه هوش، دانش و شایستگی او باشد، زیرا ارسطو همانند افلاطون عدل را نه در برابری بلکه در تناسب می‌انگارد و بر آن است که اقتضای عدالت آن است که هوشیاران، دانشمندان و شایستگان بیش از نادانان، حقوق و احترام داشته باشند. اما در عمل ارسطو حکومت طبقه متوسط را بهترین نوع حکومت برمی‌شمارد و به پاره‌ای فواید دموکراسی نیز اذعان دارد (نوریان، ۱۳۸۸: ۱۹). بدین ترتیب نسبت به استاد، در کتابش سیاست نگاهی متعادل‌تر و منصفانه‌تر به مفهوم دموکراسی اختیار کرده، با تردیدی کمتر به آن نگریسته است (برنارد، ۱۳۹۲: ۱۲؛ آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۴).

از دیدگاه ارسطو، قدرت زیاد در مغایرت با خویشتن‌داری و فضیلت زیاد است. از این‌رو رأی اکثریت برتر از رأی یک فرد است (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۸۰). پس، دموکراسی شرط لازم برای حکومتی خوب است، ولی آلامش مانند آنکه «دموکراسی به معنای حکومت مردم یا اکثریت بود اما چون اکثریت مردم نیز فقیر بودند معنای حکومت فقرا یا توده عوام را نیز در بر داشت» (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۰) نیز قابل چشم‌پوشی نیست. وی معتقد بود دموکراسی به‌تنهایی مصیبت این‌که در آن تنگدستان در اکثریت‌اند را دارد (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۸۲)، آن را به‌مثابه شرطی ضروری می‌انگاشت، اما از شرط کافی بودن بسیار دور می‌ساخت (برنارد، ۱۳۹۲: ۱۲). بنابراین در عین آنکه «آشکارا با تحقیر اشرافی با مشارکت عمومی در سیاست و رهبران مردمی برخورد می‌کرد» (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۳۴)، معتقد بود آریستوکراسی برتر از دموکراسی است (آراسته‌خو، ۱۳۷۲: ۱۸۰). اما به‌منظور احتراز از آسیب‌های هر دو نظام، این نظر را داشت که آمیخته‌ای از فضیلت اشرافی‌گری دانش، قدرت، نظر و عقیده دموکراتیک بهترین حکومت را به‌دست می‌دهد (برنارد، ۱۳۹۲: ۵۲). وی الیگارش‌ی را بر مدار منافع توانگران و دموکراسی را بر مدار منافع تهیدستان می‌دانست، چراکه در اغلب موارد مال‌داران تعدادی اندک و تهی‌دستان تعدادی بسیارند. به همین دلیل او وجه اصلی تباین الیگارش‌ی از دموکراسی را در کثرت کمی حاکمان نمی‌داند، بلکه در توانگری و تهیدستی حاکمان و جهت‌گیری حکومت آنان نسبت به منافع این دو گروه می‌انگارد. در الیگارش‌ی، سوگیری حکومت توجه به ثروت و مال است. درحالی‌که در دموکراسی این سوگیری متوجه امری است که مربوط به اکثریت مردم می‌شود و آن چیزی که مربوط به اکثریت است مال و ثروت نیست، بلکه آزادی است (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۱۸). بنابراین ارسطو دیدگاه افلاطون را به‌کلی رد نکرده، بلکه آن را تعدیل کرده است. از منظر ارسطو حکومت خوب، ترکیبی از اجزا و عناصر است. «حکمرانی افرادی معدود که با رضایت و توافق تعدادی بسیار همراه است. آن تعداد محدود باید حائز آرت^۱ یعنی فضیلت

باشند، همان مفهومی که از اشرافیت گرفته شده و آرمانی شده است» (برنارد، ۱۳۹۲: ۳۰-۳۱). از همین رو است که ارسطو در زمانه حکمرانی قانون اساسی سولون (دورانت، ۱۳۷۸: ۶۷-۷۸؛ عبدالرحیمزاده، ۱۳۹۵: ۶۹-۹۷) چنین می‌انگارد که این قانون «به این اعتبار که حکومت را به مجمع معدودی از فرزندان می‌سپرد الیگارشیک است و به این اعتبار که بلندپایگان به صورت انتخابی نصب می‌شوند اشرافی (آریستوکراتیک) است و به این اعتبار که تشکیل محکمه می‌دهد دموکراتیک است» (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۲۵) و به همین دلیل در جوهی ممکن است بتواند به اندکی شایستگی نزدیک باشد.

۳. نخبه‌گرایان جدید: وارثان دموکراسی‌ستیزی نظری

اندیشه نخبه‌گرایی ضددموکراسی که افلاطون از سردمداران اولیه آن بود، در طول تاریخ همواره همدلانی هم از پایگاه اقتدارگرایان و همراهان نظام‌های غیردموکراتیک و هم از پایگاه اندیشمندان منتقد داشته است که آن را به چالش کشیدند. «برخی از این چالش‌ها نظری هستند و به بنیادها و شالوده‌های دموکراسی مربوط می‌شوند. از جمله بحث آزادی و برابری که به مثابه جوهره دموکراسی در نظر گرفته می‌شوند. چالش‌های دیگر عملی هستند و عمدتاً به کژکارکردی‌های آن مربوط می‌شوند. برای مثال تبدیل شدن دموکراسی به فرایندی برای [عدم؟] گردش نخبگان و یا بازی‌های پنهان کارانه احزاب سیاسی» (انصاری، ۱۳۸۴: ۶۷). به هر روی، «در گذشته هم متفکران چپ‌اندیش و هم نویسندگان راست‌گرا از اصل دموکراسی انتقاد کرده‌اند. برای مثال برخلاف تصور مشهور سندیکالیست‌های انقلابی فرانسه در سال‌های ۱۸۹۶-۱۹۱۴ مثل ژرژ سورل^۱، ادوارت برت^۲، پاتو^۳، پوژه^۴، پلوتیه^۵ و حتی پرودن^۶ و بلانکی^۷ از لحاظ خرده‌گیری از دموکراسی از مردانی مثل بنالد^۸ و ژوزف دومستر^۹ و مورا^{۱۰} و کارلایل^{۱۱} و اسپنسر^{۱۲} دسته کمی نداشتند» (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۴۰). فارغ از نیت‌خوانی چرایی مخالفت مشهور مخالف با دموکراسی، با تمرکز بر وجوه علمی-نظری به نظر می‌رسد، هم‌آوایی با نگرش کلاسیک یونان باستان در دو سده اخیر نیز همواره طنین‌انداز بوده است.

1. Georges Sorel
2. Eduard berth
3. Pataud
4. Pouget
5. Pelloutier
6. Proudhon
7. Blanqui
8. Bonald
9. Joseph deMaistre
10. Charles Maurras
11. Carlyle
12. Spencer

گذشته‌نمایی^۱ کوتاه نشان می‌دهد که واژه نخبه در قرن هفدهم میلادی برای توصیف و تبیین کیفیت اجناس و کالاهایی به کار می‌رفت، که دارای مرغوبیتی خاص بوده‌اند (ترابی، ۱۳۸۸). از همین بستر واژگانی، در سده‌های هجدهم و نوزدهم م.، نخبه اطلاق لفظ بر اشخاص و گروه‌های اجتماعی‌ای بود که جایگاه و منزلت اجتماعی، سیاسی یا روحانی برتری نسبت به دیگران داشته‌اند (باتومور، ۱۳۸۱: ۱-۲). پس از گذشت قرن‌ها، تا سال‌ها همه این نظر را داشته‌اند که روندهای سیاسی دموکراسی از مدلی که افراد مشهوری مانند جان لاک^۲ و افراد در طراز او و بعدها جانشینانشان طراحی کرده‌اند، الگو می‌پذیرد. اما مسئله این است که «توزیع قدرت تا چه اندازه از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر متفاوت است؟ این پرسش توجه بسیاری... را به خود معطوف داشته است. در واقع تلاش برای پاسخ دادن به پرسش‌های بالا... تا امروز به ویژه در مکاتب چهارگانه پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، الیتسیم (نخبه‌گرایی)، مارکسیسم و کورپوراتیسم (صنف‌گرایی) نمود یافته است. که در میان آنها مکتب نخبه‌گرایی اهمیت بیشتری دارد» (عابدی اردکانی ۱۳۸۸: ۷۲-۸۱)، چراکه بیش از همه مکتب جامعه‌شناسی نخبه‌گرا بود که به‌وضوح تأکید می‌کرد شکافی جدی میان سرآمدان سیاسی و فرمانبرداران زیردست وجود دارد (آشوری، ۱۳۵۸: ۴۱). نخبه‌گرایان جدید را باید در ماکیاولی و نوماکیاولی‌ها، پاره‌تو و تابعان او و در نهایت نخبه‌گرایان معاصر دسته‌بندی کرد.

۱.۳. ماکیاولی و نوماکیاولی‌ها

ریشه و پیشینه اندیشه نخبه‌گرایی ضددموکراسی را می‌توان در ایده‌پردازی‌های نیکولو ماکیاولی در اثر مشهور او، شهریار یافت (باتومور، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲ و ر.ک: ماکیاولی، ۱۳۹۵) که در شکل‌گیری نظام فکری پیشگامان آینده این مکتب از اندیشه اجتماعی ایتالیایی تا حتی به گمان برخی، پدران بنیانگذار قانون اساسی آمریکا نیز تأثیر وافر به جای گذاشت (بلوم، ۱۳۷۶: ۶۷). از دید ماکیاولی، انسان‌ها موجوداتی ناسپاس، دروغگو، ریاکار، ترسو و آزمندند. بر همین مبناست که او در مفهومی کلی تمام فرایندهای اجتماعی را به واقعیت‌های اساسی تفاوت میان نخبگان و غیر نخبگان ربط می‌دهد (ایزدی، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۷). اما نخبه‌گرایی به‌عنوان یک نظریه پر قدرت اجتماعی و البته تاثیرپذیرفته از نویسنده اخیر، در سده نوزدهم با اندیشه‌های پاره‌تو و موسکا که نوماکیاولی‌ها نامیده می‌شدند، رواج یافت (انصاری و برزگر، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۴ و هیوز، ۱۳۶۹: ۲۲۱). متعاقباً، طرح آن توسط کسانی مانند کارل مارکس و رابرت میخلز^۳-نظریه‌پرداز قانون آهنین الیگارشی‌ها^۴ و نخستین کسی که پی به انحراف احزاب

1. Flash back
2. John Locke
3. Robert Michels
4. Iron Law of Oligarchy

سوسیال دموکرات به سوی الیگارشی برد (ایزدی اودلو، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۷) - ادامه یافت. گذشته از تمام تمایزات فکری، دیدگاه مشترک این گروه از متفکران بر این مبنا پا گرفته است که حاکمیت در جامعه به دست گروه کوچکی از نخبگان می‌چرخد (ایونز، ۱۳۸۳: ۱۱-۳۴) و «دموکراسی به معنای تأکید سنتی بر حکومت مردم غیرممکن است: تمام دولت‌ها، دولت نخبگان یا دست بالا که بگیریم، حکومت دسته‌ای از نخبگان در میان تعدادی از نخبگان رقیب است» (آربلاستر، ۱۳۸۹: ۸۶). نخبه‌گرایان معتقدند که تقسیم اصلی در جامعه... تمایز میان صاحبان قدرت و توده‌های فاقد قدرت است. بدین سان نظریه‌پردازان این مکتب جامعه را به دو قسمت نخبه و توده تقسیم می‌کنند و توده‌ها را جماعتی سازمان‌نیافته و بی‌نظم می‌انگارند که فرودست‌تر از دسته فرازین قرار دارند، درحالی که نخبگان طبقه‌ای خودآگاه محسوب می‌شوند که در رفتار منسجم و دارای احساس مشترکی‌اند (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۹).

در میان پیشتازان مکتب جامعه‌شناسی سیاسی نخبه‌گرا، گائتانو موسکا^۱ و ویلفردو پاره‌تو^۲ را باید از سرشناس‌ترین‌ها دانست. آنچنان که در میان اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی همواره اندیشه‌های آنان از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار بوده است (نوریان، ۱۳۸۸: ۱۹). نظریه‌پردازان اولیه نخبه‌گرایی از جمله آنان «در باب دموکراسی نظر خوشی ندارند و در جای خود جزو منتقدین جدی دموکراسی هستند. در واقع فلسفه تقسیم‌بندی نخبگان و توده‌ها را از این منظر مطرح کرده‌اند که همواره این حق نخبگان است که توده‌ها را اداره و کنترل کنند. این در حالی است که در دموکراسی واقعی قهرمانان واقعی مردم هستند که از میان دانشمندان خود، رهبران و مدیران خود را انتخاب و در شرایط خاصی هم عزل می‌کنند و در واقع ماهیت و خاصیت دموکراسی واقعی همین است که زمینه‌های تضمین توانایی‌ها و حق انتخاب مردم در تعیین سرنوشتشان را محفوظ می‌دارد» (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۳). موسکا به‌عنوان یکی از پیشتازان این مکتب معتقد است در همه جوامع اعم از جوامع توسعه‌یافته یا غیر آن، دو طبقه از مردم وجود دارند. طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر او حکومت می‌شود. دسته نخست که اغلب از یک اقلیت تشکیل یافته، تمام مسئولیت‌های سیاسی را بر عهده دارد و به کل هیأت جامعه، سازمان داده و شکل ویژه‌ای به آن می‌بخشد و از طریق انحصارگرایی، قدرت را در حوزه اختیارات خود قبضه کرده و تمام امتیازات و بهره‌وری از قدرت را به خود اختصاص می‌دهد. درحالی که طبقه دوم یعنی اکثریت توده، که به اطاعت و فرمان‌برداری وادار شده‌اند، از راه‌های قانونی و یا با زور و خشونت، توسط گروه فرمانروا و نخبه، کنترل، هدایت و اداره می‌شوند (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۵۹؛ سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶۱). در این مناسبات، گروه حاکم اغلب تسلط خود بر اکثریت را از راه بهره‌وری از ارزش‌ها و باورهای آنان جامعه عمل پوشانده (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۹) و برای حفظ مشروعیت خود، به سازوکارهای سیاسی متشبه‌اند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۶۲).

1. Gaetano Mosca

2. Vilfredo Pareto

۲.۳. پاره‌تو و تابعان او

بی‌شک، پاره‌تو را باید نام‌آورترین اندیشمندان نخبه‌گرا دانست. «از دیدگاه... پاره‌تو قدرت سیاسی اصولاً میل به تمرکز دارد. از این حیث وی جوهر سیاسی را قدرت می‌داند. قدرتی که در واقع در دست چند قطب سیاسی نخبگان دست به دست می‌شود و توده مردم را از آن نصیبی نیست، چراکه آنها عمدتاً در پی منافع غیرسیاسی هستند و نقش منفعلانه و دنباله‌روی را ایفا می‌کنند» (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۰). گرچه تعریف او اخص از معانی مختلف مقبول امروزی نخبگی نظیر تیزهوش، استعداد درخشان، خبره و تأثیرگذار است (منتظر و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۷-۳۲)، غور او در نخبه‌گرایی چنان است که در بستر تاریخی، یکی از دقیق‌ترین تعریف از نخبگان را نیز مدیون او می‌دانند. به اعتقاد وی، نخبه کسی است که ذاتاً دارای امتیازات هوشی، جسمی و روانی است. این مواهب را طبیعت در وجود یک شخص به عاریت نهاده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵) و «خاستگاه گروه برگزیدگان نابرابری‌های زیستی و روانی در میان شهروندان است به گفته دیگر نخبگی از ویژگی‌های انسانی و توانایی‌های فردی یا غریزه‌ها ریشه می‌گیرد» (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۲-۸۱). به گمان او تنها در جوامع کاملاً باز و با تحرک اجتماعی کامل می‌توان زمینه را برای رقابت آزاد افراد فراهم دید، به طوری که هر فردی می‌تواند بدون هیچ مانعی بر اساس استعدادهای خویش در سطح بالایی قرار گیرد، اما واقعیت خارجی شاید این گونه نباشد و معمولاً موانعی گردش آزاد افراد را - که او این عنوان را وام‌دار موسکا است (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۲-۸۱) - مختل می‌سازد. بازدارنده‌هایی مانند ثروت موروثی و پیوندهای خانوادگی از گردش آزادانه افراد در مراتب جامعه جلوگیری می‌کنند به بیان دیگر آریستوکراسی مانع فراگیری به‌شمار می‌رود (دپلم صالحی، ۱۳۸۳: ۱۴۳-۱۷۲). حتی با این وصف، با دیدگانی مجهز به عینک واقع‌گرایی، از دید پاره‌تو نخبگان حاکم آن دسته از افراد موفق‌اند که در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی دارای وظایف حکومتی‌اند. به گفته دیگر کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم بر تصمیم‌های سیاسی اثر می‌گذارند. بنابراین، «بر مبنای تقسیم‌بندی پاره‌تو از نخبگان به افرادی که به نحو مستقیم یا غیرمستقیم در موضوعات حکومتی و امور سیاسی سهم قابل ملاحظه‌ای دارند، نخبه سیاسی می‌گویند. بر این اساس نخبگان سیاسی به‌عنوان بخش اصلی قدرت حاکم‌اند که رفتار سیاسی آنان حوزه وسیعی از جامعه... را تحت سلطه خویش درمی‌آورد» (انصاری و برزگر، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۴۹). البته افزون بر این دسته، گروهی دیگر از نخبگان نیز هستند که بر تصمیم‌های سیاسی اثری ندارند که به نخبگان غیرحکومتی نامیده می‌شوند. بدین ترتیب آنچنان که ریمون آرون - فیلسوف، استاد و روزنامه‌نگار فرانسوی، معروف به دوستدار دموکراسی آزادی‌خواه (لیپست، ۱۳۸۴: ۱۲) - معتقد است، در دیدگاه پاره‌تو، جامعه دو طبقه فرودین و فرازین را تشکیل می‌دهد که طبقه فرازین اختیار حکومتی و غیر حکومتی را شامل می‌شود (آرون، ۱۳۷۰: ۴۹۵؛ کوزر، ۱۳۶۸: ۵۲۳-۵۲۶). پاره‌تو،

«همچون دیگر بنیادگذاران مکتب نخبه‌گرایی با طرح نظریه برگزیدگان... با دموکراسی به مخالفت برمی‌خیزد... وی با اینکه برآیندهای واقعی دموکراسی عملی و شیوه کار نهادهای نمایندگی را می‌بیند به تلخی نتیجه می‌گیرد که هیچ چیز دگرگون نشده و بازی همچنان در دست اقلیت‌های ممتاز یا گروهی کوچک است» (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۲-۸۱)، بدین ترتیب موسکا و پاره‌تو ناگزیری حکومت اقلیت در جامعه حتی در جوامع دموکراتیک را حتمی می‌دانند (باتومور، ۱۳۸۱: ۱۲۲ به بعد). اندیشمند دیگر مروج نخبه‌گرایی، یعنی روبرت میخلز^۱ نیز به همین راه رفته است. وی معتقد بود پیدایش نهادها چه در سطح احزاب و چه در سطح دولت‌ها همواره زمینه‌ساز ایجاد سوگیری‌های الیگارشیک و تسلط دسته‌ای نخبه در اقلیت می‌گردد و «دیدگاه خود را... این‌گونه اعلام می‌کند: کمال مطلوب عملی دموکراسی عبارت است از خودحکومتی توده‌ها بر اساس تصمیمات مجامع خلقی. اگرچه این حقیقت وجود دارد که این سیستم توسعه اصل نمایندگی را محدود می‌سازد، ولی هیچ تضمینی وجود ندارد که از تشکیل یک هیأت متنفذ اشرافی جلوگیری کند. بی‌شک حکومت مستقیم مردم کار را از دست رهبران طبیعی خارج می‌کند، زیرا این خود توده است که به اجرای کارها می‌پردازد. ولی از یک طرف توده‌ها به‌آسانی تحت تأثیر فصاحت و بلاغت سخنوران مردمی قرار می‌گیرند و از طرف دیگر حکومت مستقیم با شیوه خاص خود که نه امکان بحث جدی را فراهم می‌سازد و نه بررسی عمیق مسائل را میسر می‌گرداند راه را برای کمک و اعمال نفوذ اشخاص فوق‌العاده جسور و فعال و ماهر باز می‌کند» (انصاری، ۱۳۸۴: ۳۴).

۳.۳. نخبه‌گرایان معاصر

دسته‌ای دیگر از نخبه‌گرایان که به جهت بُعد زمانی به روزگار کنونی نزدیک‌ترند، نخبگان‌گرایان معاصرند. نخبه‌گرایان نوین به خلاف اسلاف خود معتقدند که قواعد دموکراسی به نظر معتبرند، اما در عمل حکومت دموکراسی در دست نخبگان قرار دارد (قدردان قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۴۸-۱۵۹) و بر این باورند که «اصولاً دموکراسی به معنای... مشارکت اکثریت در حکومت ناممکن است و توهمی بیش نیست، بلکه اصل حکومت در دست اقلیت جامعه به‌عنوان نخبگان قرار دارد» (بشیریه، ۱۳۷۹: ۶۰). تئوری نخبه‌گرایی دموکراتیک برآمده از نظریات ماکس وبر^۲ و جوزف شومپیتر^۳ است. وجه اشتراک این دو متفکر را می‌توان در اعتقاد به قبضه سیاست توسط نیروهایی با قدرت اجتماعی یافت. به اعتقاد آنان، حتی نگرش خوش‌بینانه نسبت به لیبرال دموکراسی هم با این مشکل روبه‌روست که تصمیم‌گیری در جامعه از طریق انتخابات با محدودیت‌هایی مواجه است. نگرش‌های بدبینانه، لیبرال دموکراسی را به‌نوعی

1. Robert Michels
2. Max Weber
3. Joseph Schumpeter

تضمین کننده سلطهٔ نخبگان بر جامعه می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۴۵-۳۴۶). پس، هرچند دموکراسی زمینه مشارکت مردمی را در جامعه فراهم می‌کند، اما از طرفی باعث تداوم سلطه نخبگان بر توده‌ها می‌شود، زیرا این نخبگان‌اند که از شیوه‌های مختلف، به عنوان تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران و الگوسازان در فعالیت‌های مهم جامعه برگزیده می‌شوند و ایده‌های خود را در حوزهٔ اجتماع جامه عمل می‌پوشانند. با وجود مذاقه کلی در نظرهای ماکس وبر که چنین انگاری را دشوار می‌نماید، اما برخی ادعا کرده‌اند که وی «همانند بسیاری از اسلافش نسبت به صلاحیت توده مردم بدبین بود. به نظر او تودهٔ مردم همواره دچار نوعی انفعال و سرگردانی هستند. شاید تنها کار عمده که این توده‌ها می‌توانند انجام دهند انتخاب رهبران است. از این رو، دموکراسی را به مثابهٔ زمینه‌ای برای محک زدن رهبران بالقوه تصویر می‌کند [و می‌گوید] دموکراسی مانند بازار، ساخت و کاری نهادی برای از میان بردن ضعیف‌ترها و تثبیت قوی‌ترها در مبارزه رقابتی برای کسب آرا و قدرت است» (انصاری، ۱۳۸۴: ۳۸). شومپتر که از او به عنوان یکی از سه اقتصاددان برتر جهان یاد می‌شود (هایلبرونر، ۱۳۷۰: ۳۷۰) نیز به سیاقی قریب به همین مضمون می‌اندیشد. با مبنای ذهنی نظریه زوال سرمایه‌داری^۱، به اعتقاد او مهم‌ترین وظیفه برای سوسیالیسم، ایجاد یک حکومت دموکراسی برای تأمین منافع دولت گسترده است که تأکید بر برنامه‌ریزی برای تخصیص منابع جهت حیات سیاسی و اقتصادی دارد. وی بر این باور است که برنامه‌ریزی مجدد جهت بوروکراتیزه نمودن برای تمرکز قدرت لازم است. از این حیث او حامی یک نوع دولت رهبری‌کننده و راهبردی است. وی از طرفداران نظریهٔ دموکراسی کلاسیک است. از دیدگاه او مردم تنها تولیدکنندگان حکومت‌ها و سازوکاری برای انتخاب مردانی توانا در تصمیم‌گیری هستند (ر.ک: قدیری اصل، ۱۳۷۶: ۷۶۴ به بعد). از این رو، ارادهٔ مردمی در اندیشهٔ شومپتر، برآمده از فرایند سیاسی و نه قدرت انگیزاننده آن است. ایدهٔ او این است که سوسیالیسم و دموکراسی فقط شکلی از نخبه‌گرایی رقابتی است و دموکراسی در واقع صرفاً نوعی منبع برای مشروعیت به نخبگان حاکم است (مارش‌واستوکر، ۱۳۸۴: ۳۶۹-۳۷۰). نتیجهٔ خوش‌بینانهٔ قسمت اخیر دیدگاه شومپتر این است که در حال حاضر، احتمالاً بهترین مدل شناخته‌شدهٔ حکومت، دموکراسی است که در بیشتر کشورها نهادینه شده است. اگرچه شهروندان از شرکت مستقیم در تعیین سرنوشت سیاسی خود بازداشته می‌شوند، ولی در فواصل زمانی معین امکان بیان دیدگاه خود را دارند. در نتیجه، در جریان دموکراتیک شدن جامعه، تا حدودی فاصلهٔ میان نخبگان و حکومت‌شوندگان کمتر می‌شود، زیرا گروه‌های نخبه جدید که به حکومت راه می‌یابند پیشینه‌ای توده‌ای دارند، از این رو برای توده‌ها قابل قبول‌تر و بااهمیت‌تر تبلور می‌نمایند (باتومور، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۱۳۶). همراستا با این دیدگاه برخی نخبه‌گرایان از وجود شبکهٔ قدرت نخبگان در سطحی ملی یاد می‌کنند. برای مثال میلز، ایجاد یک

جامعه توده‌ای را در آمریکا مورد اشاره قرار می‌دهد که در آن قدرت در زمینه‌های اقتصادی و زمینه‌های دیگر به‌طور روزافزون در دست رهبران سازمان‌های بزرگ متمرکز می‌شود (ایزدی‌اودلو، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۷). بدین‌سان او معتقد است که جست‌وجو درباره شبکه قدرت نخبگان ملی در آمریکا حکایت از کاهش نقش قدرت سیاستمداران حرفه‌ای در جامعه دارد. میلز معتقد است دولت در جامعه آمریکا تأمین‌کننده منافع مردم نیست، بلکه تحت تأثیر شبکه سلطه و قدرت نخبگان ملی مرکب از سیاستمداران، نظامیان، صاحبان و مدیران اقتصادی قرار دارد. این گروه، سیاست‌های کلان را بر طبق اهداف خود برنامه‌ریزی می‌کنند (میلز، ۱۳۸۳: ۳۶۳-۳۶۷). لستر تارو نیز استدلال مشابهی بیان می‌دارد. وی، شبکه ملی قدرت نخبگان در آمریکا را ناشی از عسرت دموکراسی می‌انگارد و بر آن است که این نظام سیاسی «هنوز ثابت نکرده است که مناسب‌ترین شکل سیاسی موجود است. وی طبقه حاکم بر مردم را در نظام‌های دموکراسی، بورژوا و سرمایه‌دار می‌داند...» (تارو، ۱۳۸۴: ۳۱۲-۳۱۵).

دیدگاه‌های صنفی‌گرایی^۱، صنف‌گرایی دولتی یا دموکراسی ارگانیک (لیپست، ۱۳۸۴: ۲۱۶) نیز از موضوعاتی است که باید مورد توجه قرار گیرد. اگرچه از منظر تحلیلی تسری اطلاق عنوان نخبه‌گرایانه بودن به دیدگاه‌های صنفی‌گرایانه با تردید جدی مواجه است، لیکن نتیجه عملی این دیدگاه‌ها، نوعی از نخبه‌گرایی را به دنبال می‌آورد. به همین سبب با وجود افتراق در مقسم، شاید بتوان این‌گونه نظریات را نیز در راستای دیگر نظریات هم‌راستای نخبه‌گرایی ارزیابی نمود. «صنف‌گرایی نوعی نظام نمایندگی گروه‌های ذی‌نفع است که در آن هر گروهی با کسب اختیار از دولت واجد حق انحصاری نمایندگی شهروندان در آن رسته خاص می‌شود. در ازای این حق گروه‌ها باید شکل خاصی از نظارت دولت بر گزینش رهبران و انعکاس و بیان آرا و نظریات سیاسی را پذیرا شوند» (لیپست، ۱۳۸۴: ۲۱۶). به‌طور کل، این نگرش‌ها در رویکرد ساختاری اندیشه نئومارکسیستی و چارلز لیندبلوم^۲ در مورد دولت لیبرال دموکراسی متبلور می‌شود. نظریه‌های یادشده بر مطالعه ارتباط بین قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی که از طرف دولتمردان مداخله‌گر اعمال می‌شود، تمرکز یافته است. کثرت‌گرایی نظریه انتقادی چارلز لیندبلوم است که بر وابستگی دولت‌های دموکراسی غربی بر اقتصاد سرمایه‌داری و اعمال قدرت بیش‌ازحد بنگاه‌های تجاری بر دولت توجه می‌کند و آن را یک ضرورت می‌داند. دولت‌ها در زمان ثبات و تعادل سیاسی، باید، ابتدا نیازهای تجاری را تأمین کنند (ایونز، ۱۳۸۳: ۱۱-۳۴).

به هر روی واقعیت آن است که «زندگی در حقیقت اختلاف میان دموکراسی و آریستوکراسی را به وجه ناقص آن مشخص کرده است. گاهی اختلاف آشکاری میان آن دو نمی‌توان یافت. اگر منظور از آریستوکراسی واقعاً و همیشه حکومت خیر و حکومت اصلح باشد پسندیده‌ترین نوع حکومت است، زیرا

1. Corporatism

2. Charles E. Lindblom

این همان چیزی است که ما از دموکراسی استنباط می‌کنیم مازاریک دموکرات، روزولت دموکرات، لئون بلوم دموکرات بی‌شک بیشتر از هیتلر و موسولینی که از طبقه فقیر برخاسته‌اند آریستوکرات‌اند، اما این بدیهی است که کسانی که به آریستوکراسی تمایل دارند اصل دموکراسی را تنها از جنبه سیاسی آن نمایش می‌دهند، زیرا اگر از لحاظ معرفت^۱ عرضه کنند، امتیاز میان دموکراسی و آریستوکراسی آشکار می‌گردد و دموکراسی معنای ظریف‌تری یافته در طبقه بالاتری قرار می‌گیرد. فضیلت به سبب نزدیکی و ارتباطی که با دانایی، حقیقت، عدالت و همچنین مخالفتی که با جور و ابتذال دارد، حامی و معرف دموکراسی است» (مان، ۱۳۶۹: ۷۹). اما بدون فرض نفع‌بری از ضدیت، مواجهه نظری و عملی با واقعیت، مخالفان دموکراسی از نخبه‌گرایان باستان تا وارثان معاصر آنان را بر آن داشت که همگی بر ناکارآمدی دموکراسی اتفاق کنند.

۴. نتیجه

دموکراسی مفهومی تاریخی از پس قرون اعصار است که هر آینه به خوانشی دچار شده است. این داشته آدمی از پس قرون و اعصار، در آخرین خوانش خود به عنوان یک حق مورد شناسایی قرار گرفته است. با وجود این دموکراسی با همه جذاییتی مفهومی، هرگز بی‌معاند نبوده است. در طول تاریخ همواره کسانی بوده‌اند که از پایگاه و خاستگاه خود به معارضه با آن پرداخته‌اند. بخشی از این تقابل‌ها با دموکراسی، تقابل نظری است که از سوی گروه وسیعی از اندیشمندان ارائه شده است. دسته‌ای از اینها، نخبه‌گرایانی هستند که از پایگاه نظری نخبه‌گرایی با دموکراسی به نزاع برخاسته‌اند.

نخبه‌گرایان متقدم را باید پیشگامان مخالفت با دموکراسی دانست. سقراط از اولین نخبه‌گرایانی است که به مخالفت با دموکراسی پرداخته است. مدار اندیشه وی بر ضرورت اختصاص قدرت به دانایان و احتراز از سپارش آن به توده‌ای که در ناآگاهی به سر می‌برند، استوار است. پس از سقراط، افلاطون نیز بر راه وی رفته و با دموکراسی به نزاع نظری برخاست. در منظر اندیشه وی کمیت-پایه بودن دموکراسی نفی فضیلت آرمانشهر مطمح نظر او را به همراه می‌آورد. به گمان وی، اقتضای ذات دموکراسی ناپذیرفتن فضیلت و پذیرفتن مسخ‌شدگی توده مردمان است و آنان را از خرد خالی می‌سازد، چراکه دموکراسی، حکومت فقرا و در تقابل با سروری خردمندان و فیلسوفان است و در نهایت گوهر میان حکمت و عدالت، یعنی حقیقت را قربانی می‌سازد. پس از افلاطون، ارسطو نیز بر راه وی رفته است. به گمان ارسطو، دموکراسی، آشکایا حکومت توده‌های جاهل است که بر مردم‌فریبی استوار است چراکه دموکراسی‌ها بر برابری تکیه می‌نمایند و چنین امری ناشدنی و دربردارنده مساوی کردن لایق و نالایق است. اگرچه وی،

یکسری بر راه مخالف با دموکراسی نرفته است و بیش و کم، در موافقت با آن به‌ویژه از منظر ضرورت سرشکن‌سازی قدرت موافقت کرده است.

مخالفت با دموکراسی از پایگاه نخبه‌گرایی در عصر معاصر هم مخالفان نظری داشته است. نخستین دسته، ماکیاولی‌ها و نوماکیاولی‌ها هستند. ماکیاولی در اثر مشهور خود شه‌ریار پایگاه نخستین اندیشه اجتماعی مخالفت نظری نخبه‌گرایانه با دموکراسی را پایه گذارد. همین پایه‌گذاری بر مبنای نوع نگرش نویسنده به انسان، نزاع دموکراسی و نخبه‌گرایی در دوران معاصر را شکل می‌دهد. امری که بعدها در آرا کسانی مانند پاره‌تو و موسکا یعنی نوماکیاولی‌ها نمود یافت. این دیدگاه‌ها همچنین در نظرگاه مارکس و رابرت میخلز هم تجلی یافت. هر دوی این دسته اندیشمندان معتقد بر اداره جامعه از سوی گروهی نخبه بودند که با خاستگاه فکری خاص خود جامعه را اداره می‌نمایند. پیشگامان و پیش‌تازان مکتب جامعه‌شناسی سیاسی نیز بیش و کم از همین سامان اندیشه‌ای تبعیت کرده‌اند و ناخوشدلی خود از دموکراسی را به‌صراحت بیان داشته‌اند. اینان نیز منشأ و مبنای فکر خود را بر تقسیم نخبگانی و توده‌ای جامعه و ضرورت اختصاص اداره جامعه به نخبگان پای داده‌اند. افزون بر این، پاره‌تو را باید برجسته‌ترین نخبه‌گرای روزگار اخیر دانست. از منظر وی، قدرت در میان چند قطب سیاسی دست به دست می‌شود و عموم مردم را در این بازی جایی نیست. همین نخبگان هم هستند که جامعه را اداره می‌کنند و رفتار آنان بر طیف وسیعی تأثیری گسترده می‌گذارد. پاره‌تو، بر بسیاری کسان بعد از خود که تابعان او بودند تأثیرگذار بود که این تأثیر بر مبنای همین نگرش نخبه‌گرایانه به مخالفت با دموکراسی شکل یافته است. افزون بر این، دسته دیگری از نخبه‌گرایان که به روزگار کنونی نزدیک‌ترند، با کمی تفاوت با اسلاف خود، دموکراسی را دارای قواعدی معتبر می‌دانند، لیکن معتقدند که در عمل دموکراسی از سوی نخبگان اداره می‌شود. تئوری نخبه‌گرایی دموکراتیک بر این نظریاتی این دسته به‌ویژه کسانی مانند ماکس وبر و جوزف شومپتر شکل گرفته است که معتقد به قبضه سیاسی توسط نخبگان در بستر دموکراسی‌ها هستند. در نهایت، صنفی‌گرایان را نیز باید از این دست دانست. البته منظر تقسیمی صنفی‌گرایان متفاوت، اما برآمد عملکرد آنان آثار مشابه به‌جای می‌گذارد که با جهان دموکراسی در مخالفت است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. انصاری، منصور (۱۳۸۴). *دموکراسی گفتگویی*. تهران: مرکز.
۲. آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۲). *مبانی جامعه‌شناسی سیاسی*. ج ۱، تهران: گزینش.

۳. آربلاستر، آنتونی (۱۳۸۹). *دموکراسی*. ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آشیان.
۴. آرون، ریمون (۱۳۹۴). *درآمدی بر فلسفه سیاسی: دموکراسی و انقلاب*. ترجمه محسن حسنی، تهران: فرهنگ جاوید.
۵. آشوری، داریوش (۱۳۵۸). *درآمدی به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: مروارید.
۶. باتومور، تی‌بی (۱۳۸۱). *نخبگان و جامعه*. ترجمه علیرضا طیب، تهران: شیرازه.
۷. برنارد، کریک (۱۳۹۲). *دموکراسی*. ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: بصیرت.
۸. بشیریه حسین (۱۳۷۹). *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*. تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
۹. بلوم، ویلیام تی (۱۳۷۶). *نظریه‌های نظام سیاسی*. ترجمه احمد تدین، تهران: آران.
۱۰. پارسانیا، حمید (۱۳۸۵). *حقیقت و دموکراسی*. چ اول، تهران: معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. ترابی، یوسف (۱۳۸۸). *اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۲. تلیس، رابرت.ب. (۱۳۹۱). *دموکراسی پس از لیبرالیسم*. ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: طرح نو.
۱۳. تیلی، چارلز (۱۳۹۲). *دموکراسی*. ترجمه یعقوب احمدی، جامعه‌شناسان.
۱۴. دال، رابرت (۱۳۸۹). *درباره دموکراسی*. ترجمه حسن فشارکی، تهران: تیرازه.
۱۵. دوبنوا، آلن (۱۳۷۸). *تأمل در میانی دموکراسی*. ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه.
۱۶. زرشناس، شهریار (۱۳۹۳). *درباره دموکراسی*. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تهران: معارف.
۱۷. سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۹). *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*. تهران: دادگستر.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدرضا (۱۳۹۳). *چشم‌انداز دموکراسی*. سمیرم: سام آرام.
۱۹. عظیمی‌دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷). *منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۰. فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳). *خداوندان اندیشه سیاسی*. ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، ج ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. قاسمی، آراین (۱۳۹۸). *دموکراسی غیرانتخابی*. تهران: حقوقی.
۲۲. قدیری اصل، باقر (۱۳۷۶). *سیر اندیشه اقتصادی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۳. قرداغی، فاضل (۱۳۹۳). *افسانه دموکراسی*. ترجمه کیومرث یوسفی، سندج: آراس.
۲۴. کوزر، لوییس (۱۳۶۸). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات سخن.
۲۵. گانینگ، جیمزپاتریک (۱۳۹۳). *دموکراسی*. ترجمه حسین ربیعی، تهران: دنیای اقتصاد.
۲۶. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
۲۷. لیپست، سیمومارتین (زیر نظر) (۱۳۸۴). *دایره‌المعارف دموکراسی*. ج ۳، ترجمه کامران فانی و دیگران، مرکز و انتشارات کتابخانه وزارت امور خارجه.
۲۸. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۹. مان، توماس (۱۳۶۹). *پیروزی آینده دموکراسی*. ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران: جامی.

۳۰. مک فرسون، سی.بی (۱۳۷۹). *جهان واقعی دموکراسی*. ترجمه علی معنوی تهرانی، تهران: آگه.
۳۱. منتل، شوارتس (۱۳۸۷). *ساختارهای قدرت*. ترجمه ناصر جمالزاده، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۲. میلز، سی.رایت (۱۳۸۳). *نخبگان قدرت، بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی*. تهران: فرهنگ مکتوب.
۳۳. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: مهر.
۳۴. نوریان، عبدالحسین (۱۳۸۸). *نخبگان دموکراسی و توسعه*. تهران: نوآور.
۳۵. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۶). *موج سوم دموکراسی*. ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
۳۶. هایلیرونر، رابرت.ل. (۱۳۷۰). *بزرگان اقتصاد*. ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
۳۷. هوپ، هانس هرمان (۱۳۹۵). *اشرافیت سلطنت دموکراسی*، ترجمه سلیمان عابدی، تهران: دنیای اقتصاد.
۳۸. هیوز، استوارت (۱۳۶۹). *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

(ب) مقالات

۳۹. اسلامی، رضا و بشکاردانا، کنایون (۱۳۹۲). حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر. *مجله حقوقی بین‌المللی*، ۴۷، ۴۶-۷۱.
۴۰. انصاری، محمدمهدی و ابراهیم برزگر (۱۳۹۳). الگوی پرورش و گزینش نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، ۱۳، ۱۱۹-۱۴۹.
۴۱. ایزدی‌اودلو، عظیم (۱۳۸۶). تحقیق و تاریخ: مکتب نخبه‌گرایی. *کیهان فرهنگی*، ۲۴۸، ۵۴-۵۷.
۴۲. ایونز، مارک (۱۳۸۳). نخبه‌گرایی. ترجمه محمود شهبایی، *فرهنگ اندیشه*، ۱۰، ۱۱-۳۴.
۴۳. جوانشیر، عبدالله (۱۳۸۷). سولون مشهورترین قاضی و وکیل یونان باستان. *وکالت*، ۳۶ و ۳۵، ۱۶-۲۰.
۴۴. دورانت، ویل (۱۳۸۷). قوانین سولون. *حقوقی دادگستری*، ۲۹ و ۲۸، ۶۷-۷۸.
۴۵. دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۳). درآمدی بر نخبه‌گرایی. *فصلنامه راهبرد*، ۳۱، ۱۴۳-۱۷۲.
۴۶. طالبوف، عبدالرحمن (۱۳۳۵). سولون. *نشریه بهار*، ۱، ۱۱۰-۱۱۴.
۴۷. عابدی اردکانی، محمد (۱۳۸۸). پاره‌تو و اندیشه نخبه‌گرایی. *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۲۶۹ و ۲۷۰، ۷۲-۸۱.
۴۸. عبدالرحیم‌زاده، سیدنعمت‌الله (۱۳۹۵). سولون راهبر آتن به سوی دموکراسی. *دوفصلنامه غرب‌شناسی بنیادی*، ۱، ۶۹-۹۷.
۴۹. قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۵). نیم‌نگاهی به اسلام و دموکراسی. *حکومت اسلامی*، ۴۱، ۱۴۸-۱۵۹.
۵۰. منتظر، غلامعلی؛ منتظر، غلامعلی؛ ناظمی، امیر؛ موسوی نسب، محسن (۱۳۹۱). پیامدهای بازاندیشی در مفهوم نخبگی. *فصلنامه سیاست علم و فناوری*، ۲، ۱۷-۳۲.

(ج) هنجارها و اسناد

۵۱. اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه میان دولت‌ها

۵۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر
۵۳. کنوانسیون حقوق سیاسی زنان
۵۴. کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان
۵۵. کنوانسیون منع تبعیض نژادی
۵۶. منشور ملل متحد
۵۷. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی
۵۸. میثاق حقوق مدنی و سیاسی

۲. انگلیسی

A) Websites

1. World Conference on Human Rights, Vienna Declaration and Program of Action, General Assembly, A/CONF.157/23, 12 July 1993, available at: [http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/\(symbol\)/a.conf.157.23.en](http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/(symbol)/a.conf.157.23.en)
2. United Nations General Assembly Resolution”, no. 2625, 24 October 1970, available at: <http://www.daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/348/90/IMG/NR034890.pdf?OpenElement>